



Meaning in History in Three Discourses: Philosophical, Qur'anic, and Psychological (A Comparative Study with Emphasis on the Thought of Löwith, Divine Traditions, and Erikson's Theory of Development)

Fariba Noori 

Department of Linguistics, Persian Language Teaching Center, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran. noorifariba08@gmail.com

Abstract

The question of meaning in history constitutes one of the fundamental challenges faced by contemporary human beings in confronting the crisis of modernity and the collapse of metanarratives in philosophies of history. The present study aims to reinterpret the concept of meaning in history by focusing on the views of Karl Löwith and, in the light of Qur'anic teachings, to examine the relationship between history, divine guidance, and human psychological development. Employing a descriptive-analytical method and adopting a discourse analysis approach, this research has extracted and compared key concepts within three discourses: philosophy of history, the Qur'an, and developmental psychology. In response to the research objective, it can be argued that the issue of meaning in history arises from the crisis of modernity and has become one of the most serious philosophical and psychological concerns of contemporary humanity. Karl Löwith, through his critique of modern philosophies of history, demonstrated that many Western historical narratives, despite their rational and secular appearance, are in fact reproductions of religious concepts in an ideological form, such as salvation, progress, and the end of history. From his perspective, meaning in history is possible only when its connection with the transcendent is preserved; otherwise, history turns into an instrument for the illusion of human salvation. In this article, by drawing upon Löwith's critical perspective, "meaning in history" is reinterpreted in light of the Holy Qur'an, which presents concepts such as divine traditions, trial, purification, and destiny as the basis for a non-ideological model of history. In this model, meaning is not embedded in the external sequence of events but is shaped through the moral and inner actions of human beings in relation to divine guidance. Such a conception not only grants responsibility to the individual but also provides the possibility for psychological growth within the framework of history. Moreover, by comparing Erikson's stages of psychosocial development with the Qur'anic narratives of prophets and

Cite this article: Noori, F. (2023). Meaning in History in Three Discourses: Philosophical, Qur'anic, and Psychological (A Comparative Study with Emphasis on the Thought of Löwith, Divine Traditions, and Erikson's Theory of Development). *Quran and Psychology*, 2(1), p. 51-70.

Received: 2022-09-20 ; **Revised:** 2022-12-04 ; **Accepted:** 2023-01-25 ; **Published online:** 2023-04-04

© The Author(s).

Article type: Research Article

Publisher: Baqir al-Olum University



nations, it becomes evident that the Qur'an, while maintaining its distinctive structure, can also engage in dialogue with the language of developmental psychology. Particularly in concepts such as identity formation, psychological integrity, and moral responsibility, profound overlaps between the Qur'an and Erikson's theory can be discerned. These overlaps indicate that meaning in history is not merely a theoretical or theological issue; rather, it is directly connected to human psychological growth, inner well-being, and ethical choices. By integrating the three perspectives—philosophical, Qur'anic, and psychological—this study provides a framework for rethinking the meaning of history, one that, on the one hand, resonates with philosophical critiques of modernity, and on the other, emphasizes the intrinsic capacity of Qur'anic knowledge to offer a human, psychological, and ethical understanding of history.

Keywords: Meaning in History, Divine Traditions, Karl Löwith, Psychological Development, Erikson, Discourse Analysis, Developmental Theory.



معنا در تاریخ در سه گفتمان: فلسفی، قرآنی و روان‌شناختی (مطالعه‌ای تطبیقی با تأکید بر اندیشه لوویت، سنت‌های الهی و نظریه رشد اریکسون)

فریبا نوری

گروه زبان‌شناسی، مرکز آموزش زبان فارسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی، قزوین، ایران. noorifariba08@gmail.com

چکیده

مسئله معنا در تاریخ، یکی از چالش‌های بنیادین انسان معاصر در مواجهه با بحران مدرنیته و فروپاشی روایت‌های کلان در فلسفه‌های تاریخ است. هدف پژوهش حاضر بازخوانی مفهوم معنا در تاریخ، با تأکید بر دیدگاه کارل لوویت و در پرتو آموزه‌های قرآنی بوده، و به بررسی نسبت تاریخ، هدایت الهی، و رشد روانی انسان پرداخته است. روش پژوهش توصیفی-تحلیلی بوده و با رویکرد تحلیل گفتمان، مفاهیم کلیدی را در سه گفتمان فلسفه تاریخ، قرآن، و روان‌شناسی رشد استخراج و تطبیق داده است. در مقام پاسخ به هدف پژوهش می‌توان گفت، معنا در تاریخ، پرسشی است که از درون بحران مدرنیته برآمده و به یکی از جدی‌ترین دغدغه‌های فلسفی و روان‌شناختی بشر معاصر تبدیل شده است. کارل لوویت با نقد فلسفه‌های تاریخ مدرن، نشان داد که بسیاری از روایت‌های تاریخی غربی، علی‌رغم ظاهر عقلانی و سکولارشان، بازتولید مفاهیم دینی در قالبی ایدئولوژیک‌اند؛ مفاهیمی چون رستگاری، پیشرفت و پایان تاریخ. از دیدگاه او، معنا تنها زمانی در تاریخ ممکن است که نسبت آن با امر متعالی حفظ شود؛ وگرنه تاریخ به ابزاری برای توهم نجات بشری تبدیل می‌شود. در این مقاله، با بهره‌گیری از نگاه نقادانه لوویت، «معنا در تاریخ» در پرتو قرآن کریم بازخوانی و نشان داده شد که قرآن، با معرفی مفاهیمی چون سنت‌های الهی، ابتلاء، تزکیه و عاقبت، الگویی غیرایدئولوژیک از تاریخ ارائه می‌دهد که در آن، معنا نه در سیر بیرونی وقایع، بلکه در کنش اخلاقی و درونی انسان در نسبت با هدایت الهی شکل می‌گیرد. این معنا، نه تنها به فرد مسئولیت می‌دهد، بلکه امکان رشد روانی در بستر تاریخ را نیز فراهم می‌سازد. همچنین، با تطبیق مراحل رشد روانی-اجتماعی اریکسون با روایت‌های قرآنی از زندگی پیامبران و اقوام، مشخص شد که قرآن، ضمن داشتن ساختار خاص خود، با زبان روان‌شناسی رشد نیز قابل گفت‌وگو است. به‌ویژه در مفاهیمی چون هویت‌یابی، انسجام روانی یا مسئولیت اخلاقی، می‌توان همپوشانی‌های عمیقی میان قرآن و نظریه اریکسون یافت. این همپوشانی نشان می‌دهد که معنا در تاریخ، امری صرفاً نظری یا کلامی نیست؛ بلکه به‌طور مستقیم با رشد روان انسان، سلامت درونی و انتخاب‌های اخلاقی او پیوند دارد. این پژوهش با تلفیق سه چشم‌انداز فلسفی، قرآنی و روان‌شناختی، امکانی برای بازاندیشی در معنای تاریخ فراهم آورده است؛ امکانی که از سویی، با نقدهای فلسفی مدرنیته هم‌راستا است و از سوی دیگر، بر ظرفیت‌های درونی معارف قرآنی برای فهمی انسانی، روانی و اخلاقی از تاریخ تأکید دارد.

کلیدواژه‌ها: معنا در تاریخ، سنت‌های الهی، کارل لوویت، رشد روانی، اریکسون، تحلیل گفتمان، نظریه رشد.

استاد به این مقاله: نوری، فریبا (۱۴۰۲). معنا در تاریخ در سه گفتمان: فلسفی، قرآنی و روان‌شناختی (مطالعه‌ای تطبیقی با تأکید بر اندیشه لوویت، سنت‌های الهی و نظریه رشد اریکسون). *قرآن و روان‌شناسی*، (۱۲)، ص ۵۱-۷۰.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۶/۲۹؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۱/۰۹/۱۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۰۵؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۲/۰۱/۱۵

ناشر: دانشگاه باقرالعلوم (ع)

نوع مقاله: پژوهشی

© نویسندگان



۱. مقدمه

نظام معنابخشی انسان به تاریخ، همواره در تعامل با آن ساختارهای مفهومی بوده که او در بستر فرهنگ، دین و تجربه تاریخی خود می‌سازد. در این پژوهش، چارچوب نظری بر الگوی سه‌سطحی تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف استوار است که مفاهیم را در سه سطح واژگان و ساختار زبانی (متن)، فرآیند تفسیر اجتماعی (کنش گفتمانی) و زمینه ایدئولوژیک و قدرتمند تاریخی (زمینه کلان) تحلیل می‌کند (فرکلاف^۱، ۲۰۱۳). سه مفهوم کلیدی این مقاله عبارتند از: «معنا» که به مثابه درک جهت‌مند از هستی و رویدادها در تجربه فردی و جمعی تعریف می‌شود و همزمان دارای بُعد وجودی، اخلاقی و روان‌شناختی است (فرانکل^۲، ۱۹۸۵)؛ «تاریخ» نه صرفاً رخدادهای گذشته، بلکه روایت و بازسازی آنها در بستر گفتمانی خاص تلقی می‌شود (وایت^۳، ۱۹۸۷) و «رشد» که در چارچوب روانشناسی اریکسون، فرآیندی مرحله‌ای، درونی و معنا ساز برای ساخت هویت فردی و اجتماعی است (اریکسون^۴، ۱۹۶۸). این مفاهیم، به‌رغم تفاوت گفتمانی، در تعامل با یکدیگر می‌توانند الگویی برای تحلیل معنای تاریخ در قرآن و فلسفه معاصر فراهم کنند. کارل لوویت^۵ (۱۹۴۹)، فیلسوف آلمانی، در کتاب معنا در تاریخ، با نگاهی انتقادی به تاریخ‌گرایی مدرن، نشان می‌دهد که بسیاری از فلسفه‌های تاریخ معاصر، همچون فلسفه‌های هگل، مارکس یا کانت، در واقع ادامه‌ای سکولار از الهیات مسیحی‌اند که مفاهیمی چون رستگاری، نجات یا هدف نهایی را در قالب عقلانی و تاریخی بازسازی کرده‌اند. او تاریخ‌باوری مدرن را «الهیاتی که ایمانش را از دست داده» می‌نامد. این نگاه، امروزه یکی از بنیادهای مهم نقد مدرنیته و نجات‌گرایی تاریخی به‌شمار می‌رود (ریکور^۶، ۱۹۸۴). در جهان اسلام نیز معنا در تاریخ، موضوعی است که هم در قرآن، هم در اندیشه متفکرانی چون ابن‌خلدون (۱۳۹۷) مورد توجه قرار گرفته است. از نگاه سنت اسلامی، تاریخ تنها رشته‌ای از وقایع نیست؛ بلکه بستری برای تحقق مفاهیمی چون ابتلا و هدایت است که معنا را در نسبت انسان با خداوند، و نه صرفاً در تحلیل عقلانی تاریخ، تعریف می‌کنند (مطهری، ۱۳۸۷، ج ۲۴). قرآن کریم با مفاهیمی مانند سنت‌های الهی، عاقبت امور، ابتلا، هدایت و رشد، نگاهی معنا دار به تاریخ ارائه می‌دهد. در زمینه مربوط به رشد، از نظریه هشت مرحله‌ای رشد روانی- اجتماعی اریکسون برای تطبیق آیات قرآن با موضوع روان‌شناختی رشد استفاده گردیده، اما برای نشان دادن برساخت این معنا از طریق تاریخ، از آراء لوویت برای تطبیق استفاده شده است. همچنین، دو موضوع دیگر نیز در مقاله حاضر مورد توجه قرار گرفته

1. Fairclough
2. Frankl
3. White
4. Erikson
5. Karl Löwith
6. Ricoeur

است: اول اینکه برخلاف دیدگاه‌های مدرن، در قرآن این برساخت معنا و رشد نه از درون تاریخ که از نسبت انسان با خداوند حاصل می‌شود؛ و دیگر اینکه در سنت فکری اسلامی، به‌ویژه در تفکر ابن‌خلدون، نوعی نگاه تجربی و واقع‌گرایانه به جریان‌های تاریخی دیده می‌شود که در عین باورمندی دینی، از ایدئولوژی‌سازی پرهیز دارد. برای بررسی پیشینه پژوهش، سه دسته جست‌وجو انجام گرفت: الف) منابعی که رویکردهای قرآنی به معنا در تاریخ را مورد بررسی قرار داده‌اند. ب) منابعی که رویکردهای قرآنی به رشد را مورد بررسی قرار داده‌اند. ج) منابعی که به نسبت تاریخ و روانشناسی در قرآن پرداخته‌اند. نتایج جست‌وجوها نشان داد که بیشتر مطالعات داخلی و خارجی، یا به تحلیل فلسفه‌های تاریخ غربی پرداخته‌اند (راسل^۱، ۱۳۹۴؛ آرون^۲، ۱۳۹۳؛ گادامر^۳، ۲۰۱۳) و یا به بررسی مفاهیم قرآنی مانند سنت‌های الهی و عاقبت اقوام محدود بوده‌اند (مطهری، ۱۳۸۷)؛ که در هیچ‌یک از سه دسته فوق جای نمی‌گیرند. البته، مقالاتی با عناوین تاریخ و فلسفه تاریخ در قرآن، فلسفه قصص و تاریخ‌گویی در قرآن، قانونمندی تاریخ در قرآن، فلسفه تاریخ از نگاه قرآن و موارد مشابه یافت شدند؛ اما با مفاهیم کلیدی معنا در تاریخ و رشد در این مقاله مرتبط نبودند. حتی پژوهش‌های اندکی نیز که به تطبیق قرآن و روانشناسی پرداخته‌اند، عمدتاً بر مسائل فردی تمرکز داشته‌اند و نه جهت‌گیری رشدی معنا در تاریخ در قرآن. با این‌همه در سال‌های اخیر، شماری از پژوهش‌ها در فضای علمی کشور به واکاوی نسبت میان مفاهیم قرآنی و مسائل معرفت‌شناختی یا روان‌شناختی معاصر پرداخته‌اند که برای بحث در مقاله حاضر مورد توجه قرار گرفته‌اند. برای نمونه، سلیمانی (۱۳۸۹) با تحلیل مفهوم سنت‌مندی تاریخ در قرآن، نشان داده است که از منظر شهید صدر، رسالت آسمانی قرآن در دگرگون‌سازی، دارای ابعادی است که با سنت‌های تاریخی در ارتباط است. افزون‌بر این، پژوهش یحیایی (۱۳۹۱) با عنوان درک تاریخ و فلسفه آن در پرتو قرآن، با تمرکز بر وجوه فلسفی-تاریخی نگاه ابن‌خلدون، تأکید دارد که فلسفه باید تاریخ را برای رسیدن به نگرش جامع و راهنما در سایر عرصه‌های فکری و تسریع رشد و کمال جامعه اسلامی، محور قرار دهد. در مقاله‌ای دیگر، حیدری و حسن‌پور (۱۳۹۸) به بررسی اعجاز قرآن در پرورش رشد عقلی بشر پرداخته‌اند و با تحلیل آیات، به این نتیجه رسیده‌اند که نقش قرآن در پرورش استعدادها و پیشرفت علمی مسلمانان، اعجاز‌آمیز بوده است. چراکه قبل از نزول قرآن کریم، به‌زحمت می‌توان دانشمند بزرگی را در سرزمین‌های اسلامی یافت؛ اما پس از آن، در همه زمینه‌های علمی می‌توان دانشمندان زیادی را نام برد. قرآن، این پرورش استعدادها را رشد نامیده که معنی اعم آن هدایت می‌باشد. چنانکه ملاحظه می‌شود، مفهوم رشد در مقاله مذکور صرفاً ناظر به پرورش استعدادها بوده و با مقاله حاضر متفاوت است. همچنین، پژوهش حسینی

1. Bertrand Russell

2. Raymond Aron

3. Hans-Georg Gadamer

رامندی (۱۴۰۰) رشد عاطفی در قرآن را مورد توجه و بررسی قرار داده است. این پژوهش‌ها نشان می‌دهند که زمینه مناسبی برای پرداختن به موضوعاتی همچون معنا، تاریخ و رشد در پرتو مفاهیم قرآنی فراهم شده است؛ به‌ویژه در پژوهش‌های چهار سال اخیر توجه فزاینده‌ای به پیوند میان مفاهیم قرآنی و نظریه‌های روانشناسی رشد دیده می‌شود. پژوهش‌های خارجی نظیر پژوهش آیکان (۲۰۲۴) با ارائه مدل اسلامی سلامت روان و مطالعاتی مانند مطالعه پوترا^۱ و همکاران (۲۰۲۲) با رویکرد تفسیری- فرهنگی، نشان داده‌اند که مفاهیم دینی می‌توانند چارچوب‌های معناداری برای تبیین مراحل رشد، بحران‌های روانی و رستگاری فردی ارائه دهند. همچنین، مقاله چی‌وان محد^۲ و همکاران (۲۰۲۲) با مرور نظام‌مند پژوهش‌های تجربی، تأثیر قرائت و حفظ قرآن را بر سلامت روانی مسلمانان مستند کرده است. در فضای علمی داخل کشور نیز توجه به این رویکرد میان‌رشته‌ای رو به افزایش است. برای نمونه، بسطامی حسینی (۱۴۰۳) با تحلیل الگوی مراحل رشد در قرآن، و شیروانی و سوری (۱۴۰۳) با تأکید بر نقش اضطراب به‌مثابه محرک تاب‌آوری و رشد، بر ظرفیت مفاهیم قرآنی در تبیین تحولات روانی تأکید کرده‌اند. از منظر تحلیل تاریخی نیز، مقاله رجبی و تهامی (۱۴۰۱) نقش ساختاری و معنادار سنت‌های الهی در حرکت تاریخ را برجسته کرده است. نورافشان (۱۴۰۰) نیز در تحلیل روش‌شناسی تاریخ انبیاء در قرآن، به هدف‌مندی بیانی آن با محوریت هدایت اشاره می‌کند. افزون بر این، پژوهش علیزاده موسوی (۱۴۰۲) نشان می‌دهد که بخش قابل توجهی از نگاه مستشرقان به تاریخ در قرآن، آن را روایی، اسطوره‌ای یا فاقد ساختار مفهومی دانسته‌اند؛ که این خود بر ضرورت تحلیل مفهومی و گفتمانی تازه‌ای از این مقوله دلالت دارد. با این همه، در پژوهش‌های موجود، تطبیق ساختاری و گفتمانی این مفاهیم با دیدگاه‌های فلسفی و روان‌شناختی مدرن به‌ویژه با مدل‌هایی چون نظریه معنای تاریخی لوویت یا رشد روانی- اجتماعی اریکسون- صورت نگرفته است. این در حالی است که ترکیب این سه حوزه می‌تواند افق جدیدی در فهم معنا در تاریخ از منظری غیرایدئولوژیک بگشاید. این خلأ با رویکردی بین‌رشته‌ای و تحلیلی پوشش داده می‌شود. بنابر آنچه گفته شد، هدف پژوهش حاضر این است که با استفاده از الگوی سه‌سطحی تحلیل گفتمان فرکلاف، به تحلیل تطبیقی سه گفتمان پردازد، شامل: دیدگاه نقادانه لوویت درباره معنا در تاریخ، الگوی قرآنی معنا در قالب سنت‌های الهی و نظریه رشد روانی- اجتماعی اریکسون؛ تا نشان دهد چگونه معنا در تاریخ، در بستر گفتمان قرآنی، ناظر به رشد روانی- اجتماعی انسان است.

۲. روش پژوهش

پژوهش حاضر از نظر ماهیت، یک مطالعه نظری- تطبیقی است که با رویکرد تحلیل گفتمان به بررسی

1. Putra

2. Che Wan Mohd Rozal

سه گفتمان فلسفی، قرآنی و روان‌شناختی درباره مسئله «معنا در تاریخ» می‌پردازد. در این مطالعه برای استخراج داده‌ها از مدل ارائه‌شده توسط بهرامی احسان و شیرزاد (۱۴۰۱) در چهار مرحله زیر استفاده شده است:

- (۱) انتخاب موضوع روان‌شناختی (رشد در تاریخ) از منابع روانشناسی و فلسفی؛
 - (۲) انتخاب کلیدواژه‌های مرتبط در قرآن؛
 - (۳) جست‌وجو و شناسایی آیات مناسب با بهره‌گیری از فرهنگ‌نامه‌ها و پایگاه‌های تخصصی؛
 - (۴) کدگذاری آیات براساس تناسب با مؤلفه‌های رشد روان‌شناختی.
- در تحلیل گفتمان روان‌شناختی، نظریه هشت مرحله‌ای رشد روانی-اجتماعی اریکسون مبنای کار قرار گرفت. در این چارچوب، رشد فردی در بستر اجتماعی، بر پایه عبور از بحران‌های هویتی (مانند اعتماد، استقلال، صمیمیت، انسجام روانی) شکل می‌گیرد. مفاهیم کلیدی در آیات قرآنی با مراحل رشد اریکسون تطبیق داده شده‌اند تا نشان داده شود که قرآن چگونه با نظریه‌ای مدرن در زمینه رشد روانی، وارد گفت‌وگو می‌شود. در تحلیل گفتمان فلسفی نیز، با تمرکز بر آرای کارل لویت در کتاب معنا در تاریخ (۱۹۴۹) مفاهیمی چون نجات، تاریخ‌گرایی، سکولاریزاسیون مفاهیم دینی و ایدئولوژی، استخراج و با مفاهیم کلیدی قرآن تطبیق داده شده‌اند. همچنین، برای تحلیل و دستیابی به انسجام در تحلیل مفهومی، از الگوی سه‌سطحی تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف (۱۹۹۲، ۱۹۹۵) استفاده شده است. این الگو شامل سه سطح زیر است:

(۱) **تحلیل توصیفی (متن):** در این سطح، واژگان کلیدی و ساختارهای معنایی هر گفتمان بررسی می‌شوند. برای مثال، در گفتمان فلسفه تاریخ مدرن، اصطلاحاتی مانند نجات تاریخی، پیشرفت عقلانی یا پایان تاریخ تحلیل شده‌اند. در گفتمان قرآنی، مفاهیمی چون سنت‌های الهی، ابتلاء، عاقبت و تزکیه، محور تحلیل قرار گرفته‌اند. در گفتمان روانشناسی رشد نیز واژگان نظریه اریکسون همچون هویت‌یابی، انسجام، یأس یا اعتماد بنیادی بررسی شده‌اند.

(۲) **تحلیل گفتمانی (روابط درون‌متنی و بین‌متنی):** این سطح به تحلیل چگونگی سازمان‌دهی مفاهیم فوق در هر متن و نحوه تعامل آنها با هم می‌پردازد؛ تا همپوشانی‌ها و تمایزهای ساختاری آشکار گردد.

(۳) **تحلیل اجتماعی (بافت و پیامدهای گفتمان):** در این سطح، موقعیت اجتماعی، تاریخی و ایدئولوژیک هر گفتمان، مورد توجه و بحث قرار می‌گیرد.

برای انتخاب مفاهیم کلیدی در هر گفتمان، از سه معیار اصلی استفاده شد: بسامد واژگان در متن، نقش آنها در ساختار معنایی و گفتمانی، و ارتباط مستقیم با مسئله معنا در تاریخ. استخراج و تحلیل مفاهیم در چارچوب الگوی سه سطحی تحلیل گفتمان فرکلاف (۱۹۹۲، ۱۹۹۵) صورت گرفت. در این فرآیند، از راهنمای مرحله‌ای ارائه شده توسط بهرامی احسان و شیرزاد (۱۴۰۱) برای شناسایی و کدگذاری

مفاهیم روان‌شناختی در آیات قرآن استفاده شد. همچنین برای تحلیل آیات، علاوه بر ترجمه و تفاسیر معتبر، از فرهنگ‌نامه‌های قرآنی برای تعیین کاربرد دقیق واژگان استفاده شد. در تحلیل نظریه اریکسون نیز، مفاهیم کلیدی از آثار اصلی وی استخراج و با مراحل رشد در چارچوب گفتمانی مقاله تطبیق داده شدند.

۳. یافته‌های پژوهش

در این بخش، مفاهیم کلیدی مرتبط با «معنا در تاریخ» در سه گفتمان فلسفی، قرآنی و روانشناسی رشد، در چارچوب سه‌سطحی فرکلاف به‌دست آمد؛ که در ادامه، به تفکیک در هر سطح توضیح داده می‌شود.

سطح توصیفی (تحلیل واژگانی و ساختاری متن‌ها): در گفتمان فلسفه تاریخ لوویت، واژگانی چون رستگاری، تاریخ خطی، هدف نهایی، سکولاریسم، الهیات بی‌ایمان، تکرار شده و ساختار جمله‌ها اغلب از گزاره‌هایی ترکیبی از فلسفه، الهیات و تاریخ تشکیل شده‌اند. استفاده از زبان انتقادی برای توصیف فلسفه‌های مدرن تاریخ، نشانه‌ای از تقابل گفتمانی با مدرنیته است. در قرآن کریم، واژگان سنت، عاقبت، هدایت، ابتلاء، تزکیه، عبرت، مکر در زمینه تاریخی و روانی تکرار شده‌اند. آیات، روایت‌محور و در عین حال دارای ساختارهای انشایی و حکمی‌اند. ترکیب زمان گذشته و حال در نقل وقایع تاریخی، نشان از پیوستگی معنایی تاریخ و حال دارد. در نظریه اریکسون، مفاهیمی چون بحران هویتی، انسجام روانی، رشد پیوسته، اعتماد، یأس، صمیمیت، انسجام بر بستر زیست‌روان‌شناختی و اجتماعی تکرار می‌شوند. ساختار نظریه بر تقابل‌های دوگانه (مثل اعتماد/بی‌اعتمادی) استوار است و بیان آن از قالب مفهومی - مرحله‌ای بهره می‌برد.

سطح تفسیری (روابط بینامتن و موقعیت‌های گفتمانی): در متن لوویت، پیوند بین متون کلاسیک دینی و فلسفه‌های مدرن تاریخ تفسیر شده است. متون هگل، مارکس و دیگر متفکران مدرن با سنت الهیاتی مسیحی به‌صورت بینامتنی خوانده می‌شوند. هدف این خوانش، افشای تداوم مفاهیم دینی در لباس سکولار است. در قرآن، روایت‌های تاریخی مانند داستان نوح، موسی، ثمود، عاد و... به‌عنوان موقعیت‌های گفتمانی عبرت‌آموز ارائه شده‌اند. این آیات در ارتباط با مفاهیمی همچون مسئولیت، هدایت و رشد نفس قرار دارند و در جایگاه نوعی تفسیر دینی از تاریخ و روان انسان عمل می‌کنند. در نظریه اریکسون، مراحل رشد با تجربه‌های تاریخی فردی پیوند دارند. این نظریه به‌طور ضمنی با سنت‌های تربیتی و روانشناسی فرهنگی مرتبط است و از نظر گفتمانی با آموزه‌های دینی نیز همپوشانی‌هایی دارد.

سطح تبیینی (زمینه‌های اجتماعی - ایدئولوژیک گفتمان‌ها): لوویت، فلسفه‌های مدرن تاریخ را واکنشی به بحران معنای پس از مدرنیته می‌داند. این گفتمان در بستری از فروپاشی روایت‌های دینی، جنگ‌های جهانی و بحران ایمان در غرب پدید آمده است. از دیدگاه او، ایدئولوژی مدرن با ساختاری دینی - تاریخی، معنای جدیدی برای بشر می‌سازد که ریشه در دین دارد اما خالی از ایمان است. در گفتمان

قرآنی، تاریخ بستری برای سنجش ایمان، اخلاق و رشد است. هدف، ساخت پروژه دنیوی نیست؛ بلکه دعوت به رشد در نسبت با هدایت الهی است. این نگاه، برخلاف مدرنیته، رستگاری را امری فراتاریخی و معنوی می‌داند. نقش پیامبران در تاریخ، نه به مثابه مصلحان اجتماعی، بلکه راهبران تزکیه و رشد است. در گفتمان اریکسون، زمینه اجتماعی-فرهنگی رشد روانی انسان با موقعیت‌های تاریخی و خانوادگی پیوند خورده است. این مدل برخاسته از بستر روانشناسی انسان‌گرا و تأکید بر هویت، مسئولیت و انسجام در دوران مدرن است.

جدول ۱- مقایسه یافته‌های سه سطحی تحلیل گفتمان معنا در تاریخ
در سه گفتمان قرآن، فلسفه تاریخ مدرن، و روانشناسی رشد (بر پایه مدل فرکلاف)

نشانها / یافته‌ها	گفتمان	سطح تحلیل
واژگان محوری مانند هدایت، ابتلاء، تزکیه، عاقبت؛ ساختارهای انشایی، حکمی، و روایی	قرآن	واژگانی- دستوری
واژگان سکولار با منشأ الهیاتی (نجات، تاریخ خطی، هدف نهایی)؛ ترکیب زبان فلسفی و دینی	فلسفه تاریخ مدرن	
مفاهیم رشدی مانند بحران، هویت، انسجام؛ ساختار مرحله‌ای با تقابل‌های دوگانه	نظریه رشد اریکسون	
ساختار دعوت- پاسخ- عاقبت؛ پیوند بینامتنی با قصص پیامبران؛ رویکرد اخلاقی به تاریخ	قرآن	متمنی- بینامتنی
ساختار آغاز- بحران- نجات با ارجاع به متون هگل، مارکس؛ نقد ضمنی بر الهیات مسیحی مدرن	فلسفه تاریخ مدرن	
مراحل رشد با الگوهای فردی- تاریخی پیوند دارند؛ گفت‌وگوی ضمنی با آموزه‌های فرهنگی و دینی	نظریه رشد اریکسون	
معنا در نسبت با هدایت الهی؛ تاریخ به مثابه بستر رشد اخلاقی؛ فراتاریخی بودن نجات	قرآن	گفتمانی- زمینه‌ای
واکنش به بحران معنا در مدرنیته؛ بازتولید دینی مفاهیم در بستر سکولار و ایدئولوژیک	فلسفه تاریخ مدرن	
رشد انسان در بستر فرهنگی- اجتماعی؛ تأکید بر هویت و مسئولیت؛ پیوند با سنت‌های روان‌شناختی انسان‌گرا	نظریه رشد اریکسون	

چنانکه در جدول (۱) ملاحظه می‌شود، تحلیل سه سطحی فرکلاف نشان می‌دهد که گفتمان معنا در تاریخ، در هر سه روایت لوویت، قرآن و اریکسون، بر نوعی «رابطه معنادار میان فرد، زمان و رشد» استوار است. اگرچه این روایت‌ها در منطق زبانی و ساختار مفهومی با یکدیگر تفاوت دارند؛ اما همگی در برابر تهی‌شدگی معنایی دوران مدرن، تلاش می‌کنند پیوندی نو میان انسان و تاریخ برقرار کنند. در روایت لوویت، این معنا با نقد ساختارهای ایدئولوژیک مدرن و ارجاع به امر قدسی احیاء می‌شود؛ در قرآن،

تاریخ بستری برای ابتلاء، تزکیه و عاقبت است و معنا در نسبت انسان با هدایت الهی شکل می‌گیرد؛ و در نظریهٔ اریکسون، معنا از طریق عبور موفق از بحران‌های رشدی در مسیر انسجام هویتی حاصل می‌شود. این یافته‌ها نشان می‌دهد که علی‌رغم تفاوت‌های نظری، هر سه گفتمان در تأکید بر ساحت روانی، اخلاقی و هویتی معنا در تاریخ، اشتراک دارند. در ادامه، همین مسئله در راستای پرسش‌های پژوهش، مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد.

۴. نتیجه‌گیری

کارل لوویت، از فیلسوفان برجستهٔ قرن بیستم، مسئلهٔ معنا در تاریخ را یکی از اساسی‌ترین بحران‌های فکری انسان مدرن می‌داند. او در اثر مهم خود، معنا در تاریخ، به تحلیل نقادانهٔ نگرش‌های مدرن نسبت به تاریخ می‌پردازد و نشان می‌دهد که بسیاری از این نگرش‌ها، علی‌رغم ادعای عقل‌گرایی یا سکولاریسم، در اصل، ادامه‌ای غیرمذهبی از ساختارهای الهیاتی مسیحی‌اند. لوویت بر آن است که فلسفه‌های تاریخ مدرن -از هگل و مارکس گرفته تا روسو و کانت- در ظاهر از دین فاصله گرفته‌اند؛ اما در بنیان، همچنان مبتنی بر ایده‌های دینی مانند وعدهٔ نجات، تاریخ خطی و پایان‌رستگاری هستند. به تعبیر او، تاریخ‌گرایی مدرن، گونه‌ای «الهیات بی‌ایمان» است که با حذف خاستگاه دینی مفاهیم، آنها را در قالبی جدید و ایدئولوژیک بازتولید می‌کند. لوویت در تحلیل خود، خط سیر اندیشه‌های تاریخی مدرن را به صورت روندی از سکولاریزاسیون مفاهیم دینی ترسیم می‌کند؛ مفاهیمی که از بستر الهیات مسیحی برخاسته‌اند، اما در قالب‌های عقلانی یا سیاسی بازسازی شده‌اند. به باور او، فلسفهٔ تاریخ مدرن، اگرچه خود را علمی و تجربی می‌نمایاند؛ در واقع، همچنان حامل نوعی ساختار نجات‌شناسانه است: آغاز، بحران، مسیر و پایان نجات. برای نمونه، در اندیشهٔ هگل، تاریخ سیر تجلی روح مطلق است که در دولت مدرن به کمال می‌رسد؛ نزد مارکس، تاریخ مبارزهٔ طبقات برای رسیدن به جامعهٔ بی طبقه است؛ و در نگاه کانت، تاریخ حرکت عقلانی بشر به سوی صلح پایدار و بلوغ اخلاقی است. در همهٔ این نمونه‌ها، تاریخ دارای جهتی روشن و هدفی نجات‌بخش است؛ امری که به نظر لوویت، صرفاً نقاب‌ی مدرن بر چهرهٔ روایت دینی نجات است. از نظر لوویت، مسئلهٔ اساسی فلسفه‌های تاریخ مدرن، نه صرفاً جهت‌داری تاریخ، بلکه ادعای امکان‌رستگاری در دل تاریخ است؛ به این معنا که تاریخ نه تنها مسیر دارد، بلکه خود تاریخ، عرصهٔ تحقق‌نهایی معنا و نجات بشر است. در حالی که در سنت مسیحی، نجات، امری است که در نسبت با امر متعالی و بیرون از تاریخ، واقع می‌شود؛ فیلسوفان مدرن، این نجات را به درون تاریخ منتقل نموده و آن را در قالب‌هایی چون آزادی سیاسی، عدالت اجتماعی یا تکامل اخلاقی بازتعریف کرده‌اند. لوویت این انتقال را خطرناک می‌داند؛ چراکه امیدهای رستگاری‌بخش را به ساحت تاریخی و انسانی محدود می‌کند و بدین‌سان، مفاهیم الهیاتی را به ابزارهای ایدئولوژیک بدل

می‌سازد. از دیدگاه او، این نوع نگاه به تاریخ، انسان را در معرض توهم معنا و مأموریت نجات تاریخی قرار می‌دهد؛ بی‌آنکه تکیه‌گاهی ماورایی برای آن باقی بگذارد. لوویت در پایان تحلیل خود به این نتیجه می‌رسد که تلاش برای ساختن معنا در تاریخ، بدون ارجاع به امر متعالی، راه به جایی نمی‌برد و منتهی به صورت‌هایی از اسطوره‌سازی مدرن یا توهم ایدئولوژیک می‌شود. از نگاه او، تنها زمانی می‌توان به تاریخ نگریست، بی‌آنکه در دام ایدئولوژی یا خوش‌بینی ساده‌انگارانه افتاد؛ که معنا را نه محصول تاریخ، بلکه حاصل نسبت انسان با امر مطلق و فراتاریخی دانست. در همین راستا، اگرچه لوویت از سنت دینی دفاع نظری نمی‌کند؛ اما از نظرگاه فلسفی، به نوعی «فروتنی در برابر تاریخ» فرامی‌خواند و با هرگونه تلاش برای نجات بشریت از طریق تاریخ، با دیده تردید می‌نگرد. بدین‌سان، لوویت امکان معنا در تاریخ را منوط به عبور از تاریخ می‌داند، نه استقرار در آن؛ و این نکته، نقطه تماس مهمی میان اندیشه او و بسیاری از روایت‌های دینی، از جمله نگاه قرآن به سنت‌های الهی در تاریخ است.

اگرچه کارل لوویت، معنا در تاریخ را تنها در صورتی ممکن می‌داند که تاریخ در نسبت با امر متعالی دیده شود؛ او خود به ارائه بدیلی دینی یا الهیاتی برای معنا در تاریخ نمی‌پردازد. در مقابل، قرآن با معرفی مفهوم «سنت‌های الهی» (سنن الله)، تاریخی را ترسیم می‌کند که معنا و جهت آن، نه برخاسته از پیش‌فرض‌های ایدئولوژیک، بلکه ناشی از قوانین اخلاقی و الهی حاکم بر رفتار انسان و جامعه است. سنت‌های الهی در قرآن، مجموعه‌ای از قواعد ثابت و تغییرناپذیر در جریان تاریخ‌اند که براساس واکنش‌های انسان به هدایت الهی، تعیین‌کننده عاقبت اقوام و تمدن‌ها می‌شوند. از این منظر، تاریخ در قرآن عرصه تحقق تدریجی عدالت، امتحان و سرنوشت اخلاقی انسان‌ها است؛ نه مکانی برای نجات دنیوی یا تحقق پروژه‌ای بشری. بنابراین، در برابر معناهای ایدئولوژیک و خودساخته تاریخ که لوویت آنها را نقد می‌کند، قرآن بدیلی ارائه می‌دهد که معنا را در نسبت میان انسان، تاریخ و هدایت الهی بازتعریف می‌کند. سنت‌های الهی در قرآن، برخلاف فلسفه‌های تاریخ مدرن که مبتنی بر ایده پیشرفت یا سیر تکاملی بشر هستند، نه حامل وعده نجات تاریخی‌اند و نه متکی به تحلیل‌های عقلانی صرف. این سنت‌ها، همچون قواعدی اخلاقی و الهی، در طول تاریخ اقوام و افراد جاری‌اند و پیام آنها بیش از آنکه پیش‌بینی‌پذیر باشد، هشداردهنده و عبرت‌آموز است. آیاتی چون «سنت الله التي قد خلت من قبل» (فتح، ۲۳) یا «لن تجد لسنت الله تبديلا» (فاطر، ۴۳)، به ثبات و تغییرناپذیری این قوانین الهی اشاره دارند. در این منطق قرآنی، اگر قومی کفر ورزد، ظلم کند، یا نعمت‌ها را ناسپاسی کند، عاقبتش هلاکت است؛ و اگر هدایت را بپذیرد، رشد و نجات خواهد یافت. این نگاه، تاریخ را نه به‌عنوان پروژه‌ای بشری برای تحقق آرمان‌ها، بلکه به‌مثابه صحنه اخلاقی سنجش انسان‌ها ترسیم می‌کند. بدین‌سان، قرآن معنای تاریخ را نه در روندهای اجتماعی یا پیشرفت تمدنی، بلکه در نسبت با پابندی یا سرپیچی از سنت‌های الهی می‌بیند؛ امری که در فلسفه لوویت نیز به‌نحوی بازتاب یافته است، آنگاه که او معنا را تنها در نسبت

با امر قدسی ممکن می‌داند، نه درون ساختارهای خودبسنده تاریخ. قرآن، در بسیاری از سوره‌ها، تاریخ اقوام پیشین را نه به‌عنوان بازگویی صرف رخدادهای گذشته، بلکه به‌مثابه الگویی برای شناخت سنت‌های الهی روایت می‌کند. داستان‌هایی چون قوم نوح (هود، ۲۵-۴۸)، عاد (فصلت، ۱۵-۱۶)، ثمود (شمس، ۱۱-۱۵)، یا قوم موسی و فرعون (اعراف، ۱۰۳-۱۳۷) در این چارچوب نه‌تنها جنبه عبرت‌آموز دارند، بلکه بازتابی از قوانین الهی در تاریخ‌اند؛ قوانینی که براساس کنش اخلاقی و ایمانی انسان عمل می‌کنند. این روایت‌گری تاریخی، ساختاری خطی دارد که با دعوت به توحید آغاز می‌شود، با واکنش انسان‌ها (ایمان یا تکذیب) ادامه می‌یابد و به عاقبتی روشن -یا رحمت و نجات، یا عذاب و نابودی- ختم می‌شود. برای نمونه، در داستان نوح، دعوت پیامبر با تکذیب اکثریت مواجه می‌شود و در نهایت، «فَأَغْرِقُوا فَاذْخُلُوا نَارًا» (نوح، ۲۵) عاقبت قهر الهی را نشان می‌دهد. یا در داستان موسی، قوم بنی‌اسرائیل پس از نجات از فرعون، در اثر ناسپاسی، دچار سرگردانی می‌شوند (بقره، ۵۱-۶۱). چنین ساختاری، برخلاف تاریخ‌نگاری‌های مدرن که عمدتاً بر عوامل مادی یا طبقاتی تمرکز دارند، بر سنجش معنوی و اخلاقی جوامع انسانی تکیه دارد. به این ترتیب، قرآن نه‌تنها تاریخ را معنادار می‌بیند؛ بلکه این معنا را در نسبتی مداوم با ایمان، هدایت و اراده الهی برقرار می‌سازد. نگاه قرآنی به تاریخ، در عین معنابخش بودن، از ساختن پروژه‌های نجات‌محور دنیوی یا ترسیم طرحی تمام‌عیار برای رستگاری بشری در دل تاریخ پرهیز دارد. معنا در تاریخ، در این نگرش، نه حاصل پیش‌بینی روندهای تاریخی یا وعده برقراری عدالت اجتماعی مطلق، بلکه نتیجه نسبت انسان با هدایت الهی، مسئولیت اخلاقی و سنت‌های جاری خداوند است. تاریخ نه ردبانی برای صعود مادی انسان، بلکه آینه‌ای برای مشاهده سرنوشت روحی و معنوی جوامع است. از این‌رو، قرآن در حالی که تاریخ را معنادار می‌بیند، آن را به پروژه‌ای سیاسی یا ایدئولوژیک فرو نمی‌کاهد. این تمایز، نکته‌ای کلیدی در گفت‌وگو با نقدهای لوویت است: در جایی که فلسفه‌های مدرن به‌دنبال رستگاری درون تاریخی‌اند و گرفتار بازتولید الهیات در لباس ایدئولوژی شده‌اند، قرآن با حفظ نسبت تاریخ با خدا، معنا را ممکن می‌سازد؛ بی‌آنکه گرفتار توهم مهندسی نجات بشر شود. به بیان دیگر، معنا در تاریخ قرآنی، مسئولیت‌محور است نه برنامه‌محور؛ و همین امر، آن را از فلسفه‌های تاریخ مدرن متمایز می‌سازد.

در نگاه قرآن، تاریخ صرفاً بایگانی وقایع یا سیر تمدن‌ها نیست؛ بلکه صفحه‌ای زنده برای رشد روانی و معنوی انسان‌ها است. این تاریخ، نه مکان پیشرفت خطی تمدن، بلکه میدان آزمون و انتخاب برای جان انسان است؛ جایی که با هر دعوت و انداز، امکان تازه‌ای برای تحول درونی و رشد روانی فراهم می‌شود. واژگانی همچون ابتلاء «إِنَّا كُنَّا مُبْتَلِينَ»، نازعات، ۱۴، تزکیه «فَدَأَلَّحَ مِنْ رُكَّاهَا»، شمس، ۹، هدایت «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ»، اسراء، ۹ و عاقبت «فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ»، اعراف، ۱۰۳ همگی دلالت بر این دارند که تاریخ در قرآن، بستری برای سیر نفس انسانی از ضعف و ناآگاهی

به سوی بلوغ، مسئولیت و نزدیکی به خداوند است. این سیر، برخلاف روایت‌های مدرن که بر پیشرفت ساختاری جوامع متمرکزند، در درون فرد انسانی اتفاق می‌افتد و معیار آن، تغییر باطنی، بازشناسی فطرت و تزکیه نفس است. در منطق قرآنی، تاریخ نه تنها محل وقوع رخدادها، بلکه میدان ابتلاء و تزکیه انسان‌ها است؛ جایی که در آن، پیامبران به مثابه راهبران رشد، انسان‌ها را به شناخت خویشتن و پالایش درون فرامی‌خوانند. واژه ابتلاء در قرآن به معنای آزمودن و آشکار ساختن درون انسان‌ها به کار می‌رود و در بسیاری از مواضع، همراه با پیام‌های اخلاقی و تربیتی است. برای نمونه، در داستان ابراهیم، وقتی خداوند او را با «کلمات» آزمود و او از این آزمون سربلند بیرون آمد؛ مقام پیشوایی به او داده شد («وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ...»، بقره، ۱۲۴). این آزمون، نه صرفاً حادثه‌ای بیرونی، بلکه فرآیندی درونی برای گذار از خویشتن و شکوفایی فطرت است. از سوی دیگر، مفهوم تزکیه در قرآن، به معنای پالایش نفس از آلودگی‌ها و رسیدن به فلاح است. داستان‌هایی مانند قوم ثمود که از پیامبری صالح بهره‌مند شدند، اما از تزکیه سر باز زدند، نشان می‌دهد که تاریخ، اگر با پذیرش تزکیه همراه نباشد، به هلاکت ختم می‌شود (شمس، ۹-۱۵). بدین‌سان، تاریخ در قرآن، نه سلسله‌ای از وقایع بیرونی، بلکه فرآیندی درونی برای سیر انسان از ابتلاء به تزکیه و از تزکیه به فلاح است؛ فرآیندی که می‌توان آن را نوعی مدل قرآنی برای رشد روانی تلقی کرد. مفهوم عاقبت در قرآن، یکی از کلیدواژه‌های بنیادینی است که رابطه انسان با تاریخ را از منظر آینده و سرانجام، معنا می‌بخشد. برخلاف فلسفه‌های مدرن که عموماً به آینده به مثابه «پیشرفت گریزناپذیر» یا تحقق آرمان‌شهر می‌نگرند؛ قرآن آینده را نتیجه مستقیم کنش اخلاقی انسان در گذشته و حال می‌داند. تعبیراتی چون «فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ...» (اعراف، ۱۰۳؛ یوسف، ۱۰۹؛ نحل، ۳۶)، نه تنها یک هشدار تاریخی، بلکه یک دعوت درونی به خودنگری و مسئولیت‌پذیری روانی است. این نگاه، انسان را در هر لحظه در موقعیت تصمیم‌گیری قرار می‌دهد و او را از توهم «جبر تاریخی» یا «نجات جمعی» رها می‌کند. در این منطق، رشد روانی انسان نه با حذف گذشته، بلکه با فهم سنن الهی و اراده برای تغییر درونی رقم می‌خورد؛ همچنان‌که خداوند می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد، ۱۱). از این منظر، عاقبت نه تنها پایان تاریخ، بلکه نتیجه جمعی رشدهای فردی است؛ نقطه‌ای که در آن، روان انسان با تاریخ زندگانی‌اش روبه‌رو می‌شود و معنا در تقاطع اخلاق، تجربه و اراده الهی شکل می‌گیرد. با توجه به مفاهیمی چون ابتلاء، تزکیه، هدایت و عاقبت، می‌توان از دل آیات قرآن، نوعی الگوی درون‌متنی برای رشد روانی انسان در بستر تاریخ استخراج کرد. در این الگو، انسان در مواجهه با رخدادهای تاریخی یا پیامبران، وارد چرخه‌ای از آزمون، آگاهی، تزکیه و تغییر می‌شود. تاریخ در این نگاه، نه بیرون از انسان، بلکه میدان درونی تجربه وجودی او است؛ مکانی برای عبور از بحران، انتخاب ارزش، بازسازی هویت و در نهایت، ساختن آینده‌ای اخلاقی. این سیر، شباهت‌های بنیادینی با مراحل رشد روانی-اجتماعی در روانشناسی معاصر، به‌ویژه نظریه اریکسون، دارد؛ نظریه‌ای که رشد را نه صرفاً

فرآیندی زیستی، بلکه روانی - هویتی می‌داند و آن را در بستری تاریخی - اجتماعی پی می‌گیرد. همان‌گونه که در قرآن، هر قوم و فرد در موقعیتی از مسئولیت اخلاقی و امکان تغییر درونی قرار دارد؛ در نظریهٔ اریکسون نیز، هر مرحله از زندگی، همراه با بحرانی هویتی است که حل آن به رشد منجر می‌شود. این هم‌پوشانی مفهومی، امکانی را فراهم می‌آورد تا رشد روانی در قرآن، در گفت‌وگویی بین‌رشته‌ای با روانشناسی قرار گیرد؛ گفت‌وگویی که نشان می‌دهد معنا در تاریخ، نه صرفاً مسئله‌ای نظری، بلکه امری زیسته و روان‌شناختی نیز هست.

نظریهٔ رشد روانی - اجتماعی اریکسون، انسان را موجودی در حال شدن می‌داند که در هر مرحله از زندگی با بحرانی روانی - هویتی روبه‌رو می‌شود و رشد او وابسته به نحوهٔ مواجهه و حل این بحران‌ها است. این نگاه، برخلاف رویکردهای زیستی - تقلیل‌گرا، بر ابعاد ارزشی، اجتماعی و معنا ساز انسان تأکید دارد. در این چارچوب، مراحل رشد - مانند اعتماد در کودکی، استقلال، ابتکار، هویت‌یابی در نوجوانی، صمیمیت در جوانی و نهایتاً انسجام یا یأس در سالمندی - نوعی سیر معنوی را نیز تداعی می‌کنند؛ به‌ویژه آنگاه که این نظریه در بستر فرهنگی یا دینی قرار گیرد. در نگاه قرآن نیز، رشد انسان در بستر تاریخ، نه خطی و کمی، بلکه کیفیتی و معناگرا است. فرد، همان‌گونه که در زندگی شخصی‌اش با بحران‌هایی چون وسوسه، شک، تنهایی یا مسئولیت روبه‌رو می‌شود، در تاریخ نیز با موقعیت‌هایی مواجه است که او را به انتخاب‌های هویتی و ارزشی وادار می‌کند. برای مثال، داستان حضرت ابراهیم، نمود کامل مرحلهٔ «هویت‌یابی» است: گسستن از پدر، قوم و بت و بازسازی هویتی جدید بر مبنای توحید. در داستان یوسف، می‌توان سیر رشد از بحران کودکی (طرد شدن)، تا ابتلاء در نوجوانی (درگیری با شهوت و زندان)، و نهایتاً بلوغ عاطفی و اخلاقی را مشاهده کرد. این سیر، با مراحل اریکسون قابل تطبیق است؛ به‌ویژه اگر مراحل را نه صرفاً زیستی، بلکه نمادین و روان‌شناختی در نظر بگیریم. علاوه بر این، مفاهیمی چون تزکیه و عاقبت در قرآن، به‌نوعی با ایدهٔ «انسجام درونی» یا «یکپارچگی روانی» در پایان زندگی اریکسون هماهنگ‌اند. همان‌گونه که در نظریهٔ اریکسون، نرسیدن به انسجام روانی منجر به احساس پوچی و پشیمانی می‌شود؛ در قرآن نیز واژگانی مانند خسران، ندامت، یا حسرت برای کسانی به کار می‌رود که در طول تاریخ زندگی‌شان از مسیر تزکیه و رشد فاصله گرفته‌اند. بدین‌سان، تاریخ در قرآن نه تنها ساختار بیرونی دارد، بلکه نوعی ترازوی درونی برای سنجش روان انسان نیز هست؛ جایی که هویت، عاطفه، مسئولیت و معنا در سطح فردی و جمعی با یکدیگر گره می‌خورند.

اریکسون، رشد انسان را با مسئله اعتماد بنیادی در دوران کودکی آغاز می‌کند؛ مرحله‌ای که در آن، کودک باید بین اعتماد به جهان و بی‌اعتمادی به آن، یکی را برگزیند. این مرحله، اگرچه از نظر اریکسون زیستی و روانی است؛ اما به راحتی می‌توان آن را به صورت نمادین در تجربه‌های دینی نیز بازشناخت. در قرآن، تجربهٔ اعتماد اولیه در سطح وجودی‌تری نمایان می‌شود: ایمان ابتدایی به خدا، توکل بر او و پذیرش

هدایت، مصادیق اعتماد روانی - معنوی در بستر تاریخ هستند. برای مثال، حضرت موسی در کودکی، در شرایطی از جدایی و خطر قرار می‌گیرد؛ اما مادرش به او توکل می‌کند و وعده الهی برای بازگرداندن او محقق می‌شود (قصص، ۷-۱۳). این نوع تجربه، ریشه‌ای روانی برای شکل‌گیری اعتماد بنیادی در شخصیت انسان دارد. در مراحل بعدی مانند خودگردانی و ابتکار نیز، می‌توان بازتاب آنها را در کنش پیامبران یافت؛ مانند اقدام‌های مستقل ابراهیم علیه نظام پدرسالار یا ابتکار یوسف در مدیریت بحران قحطی. چنین روایت‌هایی نه‌تنها رویداد تاریخی‌اند، بلکه الگوهای روان‌شناختی رشد را نیز در قالبی دینی و فرهنگی صورت‌بندی می‌کنند.

یکی از برجسته‌ترین نقاط تطبیق میان نظریه اریکسون و منطق قرآنی تاریخ، در مرحله نهایی رشد، یعنی انسجام در برابر یأس است. اریکسون این مرحله را به دوره سالمندی و مرور زندگی نسبت می‌دهد؛ جایی که فرد با مواجهه با گذشته‌اش، یا به انسجام روانی می‌رسد یا در احساس یأس، پوچی و ندامت فرو می‌رود. قرآن نیز با تأکید مکرر بر عاقبت انسان‌ها - چه فردی، چه جمعی - همین موقعیت روانی را در بستر تاریخی و الهی ترسیم می‌کند. مؤمنان پرورش‌یافته در فرآیند ابتلاء و ترکیه، در پایان مسیر خود به «نَفْسٌ مُّطْمَئِنَّةٌ» (فجر، ۲۷) تبدیل می‌شوند؛ در حالی که کافران، با حسرت و ندامت مواجه می‌شوند: «یا حَسْرَتًا عَلٰی مَا فَعَلْتُ فِیْ جَنبِ اللّٰهِ» (زمر، ۵۶). این حالت نهایی، یک ارزیابی روان‌شناختی از سیر زندگی فرد است که به‌روشنی با مفاهیم انسجام درونی یا بحران هویتی در پایان عمر نزد اریکسون همپوشان است. بدین‌سان، می‌توان گفت که قرآن، ضمن ارائه الگویی معنوی برای رشد، زبان مشترکی با روانشناسی رشد دارد؛ زبانی که در آن، روان فردی و تاریخی جمعی در نسبت با یکدیگر معنا می‌یابند.

نتایج این پژوهش، با وجود نوآوری مفهومی در تلفیق سه گفتمان متفاوت، در نسبت با برخی پژوهش‌های پیشین نیز قابل تحلیل است که در این بخش، مورد بررسی قرار می‌گیرند:

الف. در مقاله «سنت‌مندی تاریخ در قرآن»، سلیمانی (۱۳۸۹) دیدگاه‌های شهید صدر را در برخی از حوزه‌های فلسفه تاریخ مورد بررسی قرار داده است. وی استدلال می‌کند که شهید صدر به دو بُعد دگرگون‌سازی در قرآن قائل است: نخست دستورها، روش‌ها و قوانینی که برای هموارسازی فرآیند تغییر و دگرگونی جامعه بر پیامبر نازل گردیده و تمام سنت‌ها و قوانین مادی تاریخ را به رویارویی و مبارزه فراخوانده است. دوم، اقدام عملی پیامبر (ص) و صحابه ایشان در رقابت‌ها و نبردهای ایدئولوژیک سیاسی، اجتماعی و نظامی. در بُعد دوم، پیامبر و یارانش همانند سایر مردم در معرض غلبه سنت‌های تاریخی حاکم بر دیگر جمعیت‌های اجتماع بوده و برای مواجهه با موج‌های گوناگون اجتماعی، اقدامات عملی براساس آموزه‌های قرآن انجام می‌داده‌اند. اگرچه این پژوهش در چارچوب آراء شهید صدر در مورد سنت‌مندی تاریخ در قرآن انجام شده و به مباحث میان‌رشته‌ای یا روان‌شناختی نمی‌پردازد؛ اما از نظر تأکید بر ثبات قواعد الهی در تاریخ، هم‌راستا با رویکرد مقاله حاضر است. تفاوت مهم در آن است که

مقاله پیش‌رو با بهره‌گیری از مدل تحلیل گفتمان انتقادی، تلاش دارد تا از دل مفاهیم قرآنی، معنا در تاریخ را خارج از سطح معارف اسلامی و ایدئولوژیک، بلکه در پیوند با هویت روانی و کنش اخلاقی همه انسان‌ها به‌ویژه انسان معاصر بازخوانی کند.

ب. پژوهش دیگری که می‌تواند در این بحث مورد مقایسه قرار بگیرد، مقاله یحیایی (۱۳۹۱) با عنوان «درک تاریخ و فلسفه آن در پرتو قرآن» است که با روش توصیفی-تحلیلی، تلقی ابن خلدون را از رابطه فلسفه و تاریخ و رشد در قرآن نشان داده است. ابن خلدون اولین فیلسوف و مورّخی است که بحث‌های فلسفی و نظریات خود را در درک تاریخ و فلسفه آن به‌طور وسیع در پرتو قرآن انجام داده است. این مقاله از نظر روش، بیشتر بر لایه‌های معنایی و مفهومی آراء ابن خلدون در مورد تاریخ تمرکز دارد. در این مقاله، مفهوم و پارادایم ابداعی ابن خلدون (علم عمران) مورد توجه محوری قرار گرفته و بحث می‌شود که از نظر ابن خلدون، توجه به این صفت یعنی عمران در تاریخ ضروری است و فلسفه باید تاریخ را عرصه شناخت و تحقیق خود قرار دهد؛ تا تمدن اسلامی به دوره رشد و شکوفایی خود در قرون نخستین اسلامی بازگردد. پژوهش حاضر ضمن هم‌افزایی با نگاه کل‌نگر آن مقاله، با اتخاذ الگوی تحلیل گفتمان انتقادی، می‌کوشد مفاهیم مرتبط به معنا در تاریخ را در سطح واژگان، ساختار روایی و روابط قدرت-معنا نیز پیگیری کند؛ تا نمایی گفتمانی‌تر از معنای تاریخ در قرآن و نقش آن در رشد روانی-اجتماعی برای همه انسان‌ها ترسیم شود.

ج. در مقاله «اعجاز قرآن در پرورش و رشد عقلی بشر»، حیدری و حسن‌پور (۱۳۹۸) کوشیده‌اند با تأکید بر تأثیر ابعاد پیام‌های قرآنی بر دانشمندان مسلمان در طول تاریخ نشان دهند که قرآن کریم با ارائه الگوهایی برای تربیت و رشد استعدادهای انسان، جنبه هدایتی و انسان‌سازی دارد و برای تکامل فرد و جامعه در همه جنبه‌های مادی و معنوی نازل شده است. این پژوهش بر تأثیر مفاهیم قرآنی بر بلوغ عقلی انسان و تمدن‌سازی آن تمرکز دارد و با استناد بر آراء برخی از دانشمندان اسلامی بر این باور است که بازگشت به قرآن و عامل بودن به آن، می‌تواند شکوه و اقتدار علمی مسلمانان را به آنها بازگرداند. اگرچه مقاله مزبور تمرکز اصلی خود را بر رشد عقلی و پیشرفت استعدادها (و نه رشد روانی-اجتماعی) نهاده و بیشتر از منظر اعجاز تربیتی قرآن به موضوع می‌نگرد؛ اما از جهت نگاه تحول‌گرای آن به انسان و تلقی قرآن از رشد به مثابه فرآیندی در رشد تاریخی مسلمانان، به‌نحوی با هدف پژوهش حاضر در پیوند است. تفاوت این دو رویکرد در آن است که مقاله حاضر با بهره‌گیری از نظریه رشد روانی-اجتماعی اریکسون، تلاش دارد تا مراحل رشد را در پیوند با مفاهیم تاریخی و اخلاقی در قرآن تحلیل کرده و از رهگذر آن، الگویی مفهومی از «معنا در تاریخ» در قرآن و نقش آن در رشد روانی-اجتماعی انسان ارائه دهد.

د. پژوهش حسینی رامندی (۱۴۰۰) با عنوان «تحلیل روان‌شناختی رشد قرآنی و نشانه‌های آن»، با هدف بررسی رشد عاطفی در قرآن با استناد به آیه ۷ سورة حجرات انجام شده و نسبت آن را با مفهوم رشد

عاطفی در روانشناسی مورد بررسی قرار داده است. در این مقاله اشاره می‌شود که دستیابی به رشد عاطفی، در آیه ۲ سوره جن به عنوان هدف نزول قرآن معرفی شده و تربیت قرآنی، فرآیند رسیدن به رشد عاطفی است که از آن به رشد قرآنی، رشد متعالی، رشد معنوی، و رشد اخلاقی نیز تعبیر شده است. این مقاله نتیجه می‌گیرد که رشد عاطفی، تحول و تعالی روحی است که با عشق به خوبی‌ها و نفرت از بدی‌ها در احساس و رفتار انسان مؤمن بروز می‌یابد. لذا، از منظر پرداختن به موضوع رشد از دیدگاه روان‌شناختی و در نظر گرفتن کلماتی چون هدایت، خیر و فلاح، در تحلیل خود می‌تواند با مقاله حاضر مقایسه شود؛ اما توجه این مقاله نیز فقط معطوف به رشد عاطفی بوده و انطباق قرآن با سیر تحول هشت مرحله‌ای رشد روانی - اجتماعی و نقش تاریخ را در آن مد نظر قرار نداده است. با وجود این، از این منظر که توجه به قرآن در وحدت و یکپارچگی وجودی انسان نقش بسزایی دارد و رشد متوازن ابعاد شناختی، عاطفی، روانی و رفتاری از طریق آموزه‌های قرآن میسر بوده و یکی از اهداف نزول قرآن است، می‌توان دو مطالعه را همسو دانست. با این تفاوت که مطالعه حاضر، یکی از روش‌های تحقق این هدف را در قرآن مورد بحث قرار داده که تطبیق آیات قرآنی با مراحل رشد روانی - اجتماعی انسان از طریق مطالعه معنا در تاریخ است.

مقاله روزالی و همکاران (۲۰۲۲) نشان می‌دهد که تجربه‌های دینی و معنوی مانند قرائت قرآن با بهزیستی روانی، رابطه مستقیم دارند. همچنین، توصیه‌های توسعه روانشناسی اسلامی در سطح جهانی (کوسومو^۱ و همکاران، ۲۰۲۴) نیز تأکید می‌کند که تنها از رهگذر تلفیق دین، روانشناسی و فلسفه می‌توان به تبیین عمیق از رشد و معنا در حیات انسانی دست یافت. از منظر قرآنی، مقاله رجبی و تهامی (۱۴۰۱) تأکید دارد که سنت‌های الهی، نقشی هدف‌مند و ساختارمند در حرکت تاریخ ایفا می‌کنند. مقاله نورافشان (۱۴۰۰) نیز به هدف هدایت در ساختار روایت‌های تاریخی قرآن اشاره دارد. همچنین، تحلیل بسطامی حسینی (۱۴۰۳) از نقش اضطراب در فرآیند رشد و الگوی ارائه‌شده توسط شیروانی و سوری (۱۴۰۳) درباره ارتقاء معنوی، نشان می‌دهند که مفاهیم قرآنی، ظرفیت مدل‌سازی روان‌شناختی نیز دارند. در مجموع، یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهند که مفاهیم قرآنی نظیر هدایت، رشد، تزکیه و عاقبت، قابلیت ارائه الگویی پویا از معنا در تاریخ را دارند؛ الگویی که با نظریه رشد روانی - اجتماعی اریکسون قابل هم‌نشینی و ترکیب است. این تحلیل، با رویکرد گفتمانی، نشان می‌دهد که چگونه سنت‌های الهی به عنوان سازوکارهای هدایت، از سطح فردی فراتر رفته و در ساحت تاریخی بشر معنا می‌یابد و مطالعات یادشده نیز این نگرش تلفیقی را تأیید می‌کنند. بنابراین، می‌توان گفت که تحلیل حاضر، هم با نظریه‌های کلاسیک هماهنگ است، هم در افق پژوهش‌های معاصر جایگاهی هم‌راستا

دارد. تفاوت در آن است که مقاله حاضر کوشید تا خلأ موجود را در پیوند تحلیلی میان انسان، معنا و تاریخ در سه افق مختلف پر کند و امکان تأمل تطبیقی میان سنت دینی، فلسفه نقادانه و روانشناسی رشد را فراهم سازد. افزون بر این، در برابر دیدگاه‌هایی چون برخی مستشرقان که روایت‌های تاریخی قرآن را صرفاً روایی تلقی کرده‌اند (علیزاده موسوی، ۱۴۰۲)، این مطالعه نشان می‌دهد که چارچوب سنت‌های الهی در قرآن، واجد منطق معنایی و تحلیلی منسجم است که با نظریه‌های روانشناسی رشد همخوانی دارد و در پیوند با گفتمان معنا در تاریخ نیز قابل تبیین است.

لذا، در مقام پاسخ به هدف پژوهش می‌توان گفت، معنا در تاریخ، پرسشی است که از درون بحران مدرنیته برآمده و به یکی از جدی‌ترین دغدغه‌های فلسفی و روان‌شناختی بشر معاصر تبدیل شده است. کارل لویت با نقد فلسفه‌های تاریخ مدرن، نشان داد که بسیاری از روایت‌های تاریخی غربی، علی‌رغم ظاهر عقلانی و سکولارشان، بازتولید مفاهیم دینی در قالبی ایدئولوژیک‌اند؛ مفاهیمی چون رستگاری، پیشرفت و پایان تاریخ. از دیدگاه او، معنا تنها زمانی در تاریخ ممکن است که نسبت آن با امر متعالی حفظ شود؛ وگرنه تاریخ به ابزاری برای توهم نجات بشری تبدیل می‌شود. در این مقاله، با بهره‌گیری از نگاه نقادانه لویت، «معنا در تاریخ» در پرتو قرآن کریم بازخوانی و نشان داده شد که قرآن، با معرفی مفاهیمی چون سنت‌های الهی، ابتلاء، تزکیه و عاقبت، الگویی غیرایدئولوژیک از تاریخ ارائه می‌دهد که در آن، معنا نه در سیر بیرونی وقایع، بلکه در کنش اخلاقی و درونی انسان در نسبت با هدایت الهی شکل می‌گیرد. این معنا، نه تنها به فرد مسئولیت می‌دهد، بلکه امکان رشد روانی در بستر تاریخ را نیز فراهم می‌سازد. همچنین، با تطبیق مراحل رشد روانی-اجتماعی اریکسون با روایت‌های قرآنی از زندگی پیامبران و اقوام، مشخص شد که قرآن، ضمن داشتن ساختار خاص خود، با زبان روانشناسی رشد نیز قابل گفت‌وگو است. به‌ویژه در مفاهیمی چون هویت‌یابی، انسجام روانی یا مسئولیت اخلاقی، می‌توان همپوشانی‌های عمیقی میان قرآن و نظریه اریکسون یافت. این همپوشانی نشان می‌دهد که معنا در تاریخ، امری صرفاً نظری یا کلامی نیست؛ بلکه به‌طور مستقیم با رشد روان انسان، سلامت درونی و انتخاب‌های اخلاقی او پیوند دارد. این پژوهش با تلفیق سه چشم‌انداز فلسفی، قرآنی و روان‌شناختی، امکانی برای بازاندیشی در معنای تاریخ فراهم آورده است؛ امکانی که از سویی، با نقدهای فلسفی مدرنیته هم‌راستا است و از سوی دیگر، بر ظرفیت‌های درونی معارف قرآنی برای فهمی انسانی، روانی و اخلاقی از تاریخ تأکید دارد.

— منابع —

قرآن کریم.

- آرون، ریمون (۱۳۹۳). *مراحل اساسی سیراندیشه در جامعه‌شناسی*. ترجمه باقر پرهام. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن‌خلدون، عبدالرحمن (۱۳۹۷). *مقدمه*. ترجمه محمد پروین گنابادی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- بسطامی حسینی، زینب‌السادات (۱۴۰۳). روش‌شناسی قرآن کریم در تسهیل دستیابی انسان به رشد و موفقیت. *مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی*، ۲۸(۹۸)، ص ۹۳-۱۲۰.
- بهرامی احسان، هادی؛ شیرزاد، علیرضا (۱۴۰۱). تبیین روش‌های مرحله‌ای کشف آیات روانشناختی قرآن کریم. *قرآن و روانشناسی*، ۱(۱)، ۲.
- حسینی رامندی، سید علی‌اکبر (۱۴۰۰). تحلیل روان‌شناختی رشد قرآنی و نشانه‌های آن. *مطالعات اسلام و روان‌شناسی*، ۱۸(۲)، ص ۴۶-۲۵.
- حیدری، بهروز؛ حسن‌پور، عباسعلی (۱۳۹۸). اعجاز قرآن کریم در پرورش و رشد عقلی بشر. *مطالعات علوم اسلامی انسانی*، ۳۱(۵)، ص ۷۶-۶۳.
- راسل، برتراند (۱۳۹۴). *تاریخ فلسفه غرب*. ترجمه نجف دریابندی. تهران: نشر نی.
- رجبی، علی اصغر؛ تهامی، مرتضی (۱۴۰۱). سنت‌های الهی حاکم بر حرکت تاریخ از منظر قرآن و نهج‌البلاغه. *تاریخ اسلام*، ۲۲(۲)، ص ۷۵-۱۱۰.
- سلیمانی، جواد (۱۳۸۹). سنت‌مندی تاریخ در قرآن از منظر شهید صدر (دیدگاه‌های قرآنی و نوآوری‌های شهید صدر در فلسفه نظری تاریخ). *تاریخ اسلام در آینه پژوهش*، ۲۵(۷)، ص ۹۳-۱۱۴.
- شیروانی، محمد؛ سوری، روح‌الله (۱۴۰۳). ضرورت اضطراب بر فرایند رشد و تاب‌آوری انسان در قرآن کریم. *تفسیر پژوهی اثری*، ۱۱(۲۱)، ص ۲۵۵-۲۲۸.
- علیزاده موسوی، سید حامد (۱۴۰۲). واکاوی دیدگاه‌های خاورشناسان درباره رابطه قرآن و تاریخ. *قرآن‌شناخت*، ۱۶(۲)، ص ۱۷۱-۱۸۸.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۷). *مجموعه آثار: علل گرایش به مادی‌گری*. تهران: انتشارات صدرا، ج ۲۴.
- نورافشان، سید جلال (۱۴۰۰). روش‌شناسی تاریخ زندگی پیامبران در قرآن. *مطالعات تاریخ اسلامی*، ۱۳(۵۱)، ص ۷۱-۹۴.
- یحیای، داوود (۱۳۹۱). درک تاریخ و فلسفه آن در پرتو قرآن: ممیزه تاریخ‌نگاری ابن‌خلدون. *پژوهشنامه تاریخ*، ۲۸(۷)، ص ۵۶-۳۹.
- Aycaan, S. (2024). Construction of an Islamically Integrated Psychological Well Being Model. *Journal of Muslim Mental Health*, 18(1). <https://doi.org/10.3998/jmmh.6026>
- Erikson, E.H. (1968). *Identity: Youth and Crisis*. New York: W. W. Norton & Company.
- Fairclough, N. (1992). *Discourse and Social Change*. Cambridge: Polity Press.
- Fairclough, N. (1995). *Critical Discourse Analysis: The Critical Study of Language*. London: Longman.
- Fairclough, N. (2013). *Critical discourse analysis: The critical study of language*. Routledge.

- Frankl, V.E. (1985). *Man's Search for Meaning*. New York: Washington Square Press.
- Löwith, K. (1949). *Meaning in History*. Chicago: University of Chicago Press.
- Rahman, F.A. & Zulkefli, N.A. (2021). Quranic mental health amidst pandemic: A cultural-hermeneutic study. *International Journal of Islamic and Middle Eastern Finance and Management*, 14(6), p. 1134 -1149. <https://doi.org/10.1108/IJIMEFM-12-2020-0630>
- Ricoeur, P. (1984). *Time and Narrative*. Vol. 1. K. McLaughlin & D. Pellauer (Trans.). Chicago: University of Chicago Press.
- Rozali, N.M., Ismail, H., Jaffri, H. & Mohd Noor, N.M. (2022). The impact of listening to, reciting or memorizing the Quran on physical and mental health of Muslims: Evidence from systematic review. *Journal of Religion and Health*, 61(5), p. 3702–3722. <https://doi.org/10.1007/s10943-022-01564-9>
- White, H. (1987). *The Content of the Form: Narrative Discourse and Historical Representation*. Baltimore: Johns Hopkins University Press.
- Yusof, N. & Khairuddin, N. (2023). Development of Islamic Psychology: Interdisciplinary approaches toward an integrated framework. *Journal of Religion and Health*, 62(1), p. 105–120. <https://doi.org/10.1007/s10943-022-01677-1>

